



پادروسکی

مدتها بود دوستداران موسیقی میکوشیدند پادروسکی را بنقاش تاریخ زندگی خود و انتشار آن وادارند - بدیهی است همه کس بدانستن جزئیات زندگی این نابغه ویرتوئوز آهنگ ساز علاقمند بود. *رتال جامع علوم انسانی*

پادروسکی بنا بدرخواست دوستانش از سال ۱۹۳۳ بکمک بانوی نویسنده امریکائی ماری لاوتن Mary Lawton بنقاش تاریخ زندگانی خود آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۳۸ کتاب ارجمند و شیرینی بنام «خاطرات پادروسکی» انتشار یافت که اینک خلاصه ترجمه آن بنظر خوانندگان میگردد.

آغاز کتاب مربوط بدوران کودکی وی میباشد در این قسمت چنین حکایت میکند که در ۶ نوامبر ۱۸۶۰ در Podalie (روسیه) که در آن زمان بلهستان تعلق داشت در دهکده زیبا و مصفای Kurlowka بدنیا آمده است - دهکده نامبرده از شهر

و مرکز تمدن دور بوده و سکنه آن برای رسیدن به نخستین ایستگاه راه آهن ناچار بوده اند بیش از چندین صد میل راه را پیاده یا با اسب پیمایند.

مادر وی در جوانی بدرود زندگی گفته و پدرش ناچار عهده دار پرورش وی و خواهرش آنتونیا Antonia که اندکی از وی بزرگتر بوده است می گردد. John Paderewski پدر او مردی بسیار با ذوق و هنر دوست بوده در نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی نیز اندکی دست داشته است و نواختن ویلن را باندازه ای که بتواند در میهمانی ها کودکان را برقص وادارد میدانسته است ولی هیچگاه اینیاس و خواهرش در این گونه رقص ها شرکت نمی جسته اند.

اینیاس از سه سالگی خویش را فریفته پیانو مییابد نخست ساعتهای متوالی جلوی پیانو نشسته و بایک انگشت روی شستی های پیانو ملدیهای مینوازد و کمی بعد تمام انگشت های خود را برای نواختن بکار میبرد.

پدرش که خود دوستدار هنر بوده است همینکه بقریحه سرشار فرزند خود پی میبرد آموزگاری یافته بآموزش وی و خواهرش میگمارد، ولی بدبختانه این آموزگار پیانو زن بوده و ویلن را بهتر از پیانو میتوانسته است بنوازد، بدیهی است چنین آموزگاری جز اتلاف وقت شاگردانش کاری نمیتوانسته است. خود پادروسکی چنین میگوید: «استاد ما پس از چند درس دریافت که ما میتوانیم دونفری آهنگهای بنوازم از این پس موضوع اصلی کار و درس من و خواهرم نواختن Duo بود بیچاره استاد بخیال خود برای ما بسیار زحمت میکشید ولی چه سود بجای اینکه ما را بکاروا دارد بنواختن خوگر ساخته بود، اما من از آنجا که کودکی خرد سال بودم وی را بسیار دوست میداشتم و از روبه‌ی او ناخرسند نبودم».

پس از چند ماه پدر وی در جریان شورش ها و انقلاباتی که در آن زمان لهستان را فرا گرفته بود بزدان میافتد و چنانکه خود پادروسکی میگوید «این نخستین واقعه مهم زندگانی وی میباشد». زندانی شدن پدر کودکان خرد سال را سخت آزرده و غمین میسازد و پادروسکی در فراق پدر عزیزش بسیار میگرید، با آنکه عمه‌ی وی که زنی خوش



اینیاس ژان پادروسکی در ده سالگی

و این که انسان هر چه در دسترس آن بر آید در میان اینها نیز استفاده می کند و این را چهار
نوع اندیش که چندی است من را در یاد با ما این است که



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پرتال جامع علوم انسانی

قلب و مهربان بوده برای سرپرستی و نگاهداری آنان آمده در مدت یکسال و اندی که پدرشان در زندان بوده نزد ایشان میماند.

در مدتی که با عمه اش زندگانی میکرد خواندن و نوشتن زبان مادری را آموخته و نزد زنی فرانسوی که برای سرپرستی وی و خواهرش آورده بودند زبان فرانسه را نیز تحصیل کرده است زبان روسی را هم بطوریکه خود میگوید «نمیداند با کدام معجز» فرا گرفته است.

درس پیانو در این مدت، مانند پیش، نزد آموزگار و یولونیست ادامه داشت و پادروسکی با این که آموزگار خود را بسیار دوست میداشت بخوبی حس میکرد که نمی تواند چیزی از وی بیاموزد. عمه ی وی نیز که زنی هوشیار بود و به اینیاس و خواهرش علاقه فراوان داشت درس های آموزگار نامبرده را بیپهوده یافته بجستجوی استادی شایسته تر میپردازد. و سر انجام کسی را بنام Peter Sowinsky با آموزش آنان میگذارد و تا سه سال پس از رهائی پدرشان نزد وی پیانو میآموزند.

ولی استاد دومین هم از پیانو چیزی بیش از آموزگار نخستین نمیدانست، کاروی آموختن پیانو در خانواده های بزرگان بود، در هر ماه ۶ روز بخانه پادروسکی آمده کودکان اسرگرم میساخت، پادروسکی مینویسد: «تا این هنگام هیچگونه پیشرفتی در نواختن پیانو نکرده و تنها وقت گرانبهای خویش را گم کرده بودم. هیچیک از استادان نتوانسته بودند تکنیک پیانو را چنانکه باید بمن بیاموزند. کار من و خواهرم همیشه نواختن Duo هائی بود که خود استادان ما میساختند گاهی نیز ملدیهای از اپراهای دیزنی Donizetti و روسینی برای نواختن با چهار دست بما میدادند ولی من همواره برای احترام خواهر خود بخش باس را مینواختم»

بطوری که دیده می شود پادروسکی نسبت بخواهر خود آنتونیا بسیار بدیده احترام مینگریسته و در سبب پیدایش این حس احترام میگوید «وی مرا مانند مادری کوچک دوست میداشت و پرستاری می کرد.»

پادروسکی تنهایی را بسیار دوست میداشته و هیچگونه رفیق و همبازی جز

خواهر خود نداشته است، روزگاری با اسبی خو گرفته و گاه گاه بر آن سوار میشده. ولی چون روزی لگدی سخت از او میخورد رنجیده خاطر گشته دوستیش را ترك میگوید! پیانو تنها دلخوشی و یگانه دوست و رفیق او بود؛ بعلاوه ممکن نبود هیچگاه مانند اسبش و برا لگد بزند! - از آنجا که آموزگارانش درسی که شایسته‌ی کارفر او ان باشد بوی نمیدادند ناچار آنچه بدو الهام میشد روی پیانو مینواخت و ساعت‌های متوالی باین کار سرگرم بود، مشاهده‌ی این رویه پدرش را بر آن داشت که دفتر بزرگی از کاغذ سفید موسیقی که در روی جلد آن عبارت: **ساخته‌های اینیاس پادر و سکی** را نوشته بود ترتیب داده در دسترس وی نهاد، و وقتی دید پسرش دفتر نامبرده را از ساخته‌های خود پر کرده است بسیار خوشحال شد این نخستین ساخته‌های کوچک پادروسکی بود که مسلماً ارزش هنری چندانی نداشت و پس از چند سال نیز از میان رفت ولی بنا بگفته‌ی خود پادروسکی اگر این دفتر کم نشده بود امروز برای او یادگاری گران ارز بود و از مشاهده‌ی آن بسیار لذت میبرد.

سالها بدینگونه میگذرد. پادروسکی همواره حس میکند که پیانو را آنطور که باید نمیتواند بنوازد. بدیهی است آموزگاران از وی خرسند بوده اند، پدر وی نیز که موسیقی را دوست میداشت ولی از آن بهره‌ای کافی نداشت نمیتوانست افکار و احساسات پادروسکی را در یاد، بچشم وی پسرش خوب پیانو مینواخت بویژه پس از آنکه چشمانش نا توان شده و دیگر نمیتوانست بمطالعه پردازد تنها سرگرمی او آن بود که بنشیند و اینیاس برای وی پیانو بنوازد. ولی پادروسکی از دیدن چیزی دیگر می خواست و نمیتوانست خوشتن را با آنچه مینوازد خرسند کند، راهی نیز که آموزگاران نشان داده بودند و برا بسر منزل مقصود نزدیک نمیکرد.

بدینگونه پادروسکی به ۱۲ سالگی میرسد، در این هنگام بهمراهی خواهرش در کنسرت کوچکی که برای دستگیری بینویان ترتیب داده شده بود چند آهنگ مینوازد و بسیار مورد توجه شنوندگان واقع میگردد، پس از آن نیز پادروسکی در

چند کنسرت دیگر پیانو مینوازد و از این که بهمراهی خواهرش Duo مینوازد سخت خوشحال است خود وی چنین مینویسد: «از آن پس در چند کنسرت دیگر پیانو نواختم در این هنگام خواهرم نیز میان شنوندگان مینشست، من اینک سولیست کنسرت بودم و دیگر سخن از نواختن Duo در میان نبود! بدیهی است آنچه مینواختم بسیار ناچیز بود، تنها چند مملدی از ایراهای گوناگون و چند آهنگ کوچک از ساخته های خود من برنامه امرا پر میکرد - در یکی از کنسرتها پس از اینکه آهنگهای برنامه می خود را نواختم تکه پارچه ای روی شستی های پیانو نگاهداشتند بطوریکه دیگر نمیتوانستم شستی ها را ببینم، با این حال آهنگ دیگری نواختم، این کنسرت بسیار مورد توجه واقع گشت بعلاوه مبلغی نیز بعنوان پاداش نواختن در آن کنسرت بمن پرداخته شد».

از این پس پادروسکی در چند کنسرت دیگر که در دهکده ها و آبادیهای اطراف داده میشود نیز پیانو مینوازد و بدینگونه اندک شهرتی مییابد - چندی بعد بنا باصرار یکی از خانواده های بزرگ شهر کیف Kieff که از دیر باز با پدرش آشنائی داشتند برای چند هفته پدرش ویرا نزد آنان میفرستند.



در شهر کیف پادروسکی برای نخستین بار خوشترن را در دنیای موسیقی مییابد و هنر پیشگان و آوازه خوانهای بزرگ از جمله ریستوری Ristori ایتالیائی را ملاقات کرده بشنیدن چندین اپرای بزرگ کامیاب میگردد، این سفر در روحیات وی سخت موثر میافتد و ویرا در گونه میسازد، پادروسکی پس از این سفر باینکه از موسیقی هیچ نمیداند ایمان مییابد و کمی بعد پدرش بر اثر پافشاری خود وی و برخی آشنایان خیر خواهش در صدد بر میآید او را برای تحصیل جدی تری بکنسرواتوار ورشو بفرستد از اینجا رشته سخن را بدست خود پادروسکی میسپاریم:

«در کنسرت و اتوار ورشو من بآسانی پذیرفته شدم، رئیس کنسرت و اتوار

موسیقی دانی برجسته و ویلن زنی برارزنده بنام کنتسکی Kontski بود. هنگامیکه با من سخن میگفت خیره خیره در چشمان من مینگریست، برآستی چشمان درخشنده و نافذ داشت، من نیز در برابر نگاههایش تاب آورده و برا خیره مینگریستم، ناگهان روی پیدرم کرده و گفت: این پسر را بدون آزمایش بکنسرواتوار میپذیریم. بنابراین بطوری که می بینید من در برابر نگاههای پر جستجویش تاب آورده خوبستن را از آغاز بدو شناسانده بودم، پدر من از این پیش آمد بسیار خوشحال بود زیرا هرگز نمی پنداشت که ممکن است بدین آسانی من بکنسرواتور پذیرفته کردم.

اکنون لازم بود پدرم پیانوئی برای من فراهم کند، برای یافتن پیانو با پدرم بچند جارفتیم و چندین پیانو دیدیم ولی از آنجا که بهای آنها گران بود بخربرداری هیچیک موفق نشدیم سرانجام ما را بکارخانه کرتیپ Kerntopf که در ساخت پیانو شهرتی بسزا داشت راهنمایی کردند، کرتیپ کارخانه خود را در خانه کهنه ای که در حدود ۲۰ اتاق داشت برپا کرده بود و خود نیز در آن زندگانی میکرد، اینمرد نیکنفس و خوش گفتار ما را بخوبی پذیرائی کرد و چون دریافت که چندان پولدار نیستیم پیانوئی مناسب بمانشان داد هنگامیکه من برای آزمایش پیانو آهنگی روی آن مینواختم پسر بزرگ کرتیپ ادوارد Edward وارد شد و آنچه مینواختم شنید. با آنکه در آن موقع بسیار درهم و برهم مینواختم و برا بسیار خوش آمد بطوری که بی اختیار روی پیدرم کرده گفت: شما بیش از این از پیانو نواختن پسران چه میخواهید؟

پس از آن ادوارد کرتیپ و پدرش با مهربانی بسیار با ما گفتگو کردند و از هر درس سخن بعبیان آمد، چون دریافتند که پدرم میخواهد مرادورشو بخانواده ای بسپارد و خود به Kurlowka بازگردد پیشنهاد کردند که پدرم ماهیانه مبلغی برای خرجهای من بآنان بدهد و من در خانه آنها بمانم - در این صورت خربرداری پیانو را نیز کاری بیهوده مییافتند، می گفتند اینجا پیانوهای متعدد میباشد و پسر شما میتواند با هر کدام دوست دارد کار کند.

روشن است که پدرم پیشنهاد ایشان را پذیرفت زیرا از همان بر خورد نخست

آنرا مردمی نیک یافته بود و میتوانست با سودگی خاطر مرا باز گذارده پی کار خود برود.

بدینگونه من در خانواده کرتیف ماندم. هر روز پس از انجام کار کنسرواتوار با نجامیرفتم، کم کم خانه کرتیف مانند خانه خودم شده بود و تا آنجا که میتوانستند از من خوب پذیرائی میکردند، بویژه ادوارد کرتیف با من بسیار مهربان بود و همچون برادر بزرگی با من رفتار میکرد.

شبهها را در اطاق بزرگی که خوابگاه چهار پسر کرتیف بود میخوابیدم. در خانه کرتیف بیانوی معینی برای من وجود نداشت، با هر کدام میخواستم کار میکردم، بسا پیش میآمد هنگامی که سرگرم نواختن روی بیانوی بودم خریداری برای آن فراز میآمد، در این هنگام ناچار کتاب خود را فراچیده باطاقی دیگر میرفتم و با بیانوی دیگری بکار آغاز میکردم.

(دنباله دارد)

ح. ستجری

